

رزمنامه افغانستان

احمد مسجد جامعي

راوي حاضر در صحنه مي‌گويد: احمدشاه مسعود در حين دادن فرامين نظامي، شاهنامه هم مي‌خوانده است. يكي از نظاميان حاضر در ميدان رزم با شك و ترديد از او مي‌پرسد كه حال چه وقت شاهنامه خواندن است؟ اين شاهنامه‌خواني در ميدان چندان براي آگاهان شگفت‌انگيز نيست. پيش‌ترها هم شاهنامه‌خواني در حين جنگ در لشكرگاه‌ها مرسوم بوده است. حتي كساني كه شاهنامه را به عربي برگردانده‌اند همين نيت را داشته‌اند. جز آن، تبار افغانستان همانند ايران به همين اسطوره‌هاي حماسي شاهنامه بازمي‌گردد. به قول محمود افشار يزدي (پدر ايرج افشار) نويسنده و سراينده «افغان‌نامه» در سه جلد كه سابقه تاليف و انتشار آن به بيش از نيم قرن پيش باز مي‌گردد، پيوند ميان اين دو ملت در اين داستان‌هاي كهن به خوبي بيان شده است:

بود ايراني و افغان ز يك نسل
كه از رودابه زاده پور زالش
همان رودابه دخت شاه كابل
كه از افغان زمين باشد نهالش
همان زال زر آن داماد مهرباب
ز كابل برد زي ايران عيالش.
و همه مقصود او در اين بيت تجلي يافته كه:
همه تاريخ ما پيوسته با هم
ميسر نيست از هم انفصالش.

به هر روي از گفته مسعود پيدااست كه متوجه همه اين تاريخ و پيوندها بوده است. او مي‌دانست كه نمي‌توان تاريخ فرهنگي، سياسي، اجتماعي دو ملت را از هم جدا كرد. وي به معترضي كه گفته بود ميدان رزم جاي شاهنامه‌خواني نيست، پاسخ داده بود: «كل اين عمليات به خاطر اين ادبيات است.» شاهنامه تنها رزمنامه نيست، بلكه كتاب خرد و داد، جوانمردي و گفت‌وگو است و ارزشهاي مشترك انساني را به نمايش مي‌گذارد. در همان روزهاي هجوم طالبان به شهرهاي افغانستان شاهد اين منش پهلواني بودم. كساني از عالمان از تبار شهيد مظلوم عبدالعلي مزاري بزرگ (بابه مزاري) كه به دست طالبان كشته شد و اين روزها حتي به سرديسرهي او در شهرهاي افغانستان رحم نكردند را

دیدم که عزم بازگشت به وطن پرخوف و خطر کرده بودند. آنان می‌گفتند نباید در چنین شرایطی مردم را تنها گذاشت. این روزها فیلم گفت‌وگویی با پسر شیر پنجشیر، احمد مسعود در فضای مجازی دست به دست می‌شود. او با زبان و لهجای شیرین که برای خراسانی‌ها آشنا تر است و ما را به دوره بیهقی می‌برد، می‌گوید پدرش به او گفته سعدی بخوان و او را با آثار حضرت حافظ و سعدی آشنا کرده است. گفت‌وگویی این روزهای او به خوبی نشان می‌دهد که چقدر با این زبان و ادبیات آمیخته است. یاد شعر استاد خلیل‌الله خلیلی افغانستانی، از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان معاصر زبان فارسی می‌افتم که چنین سروده است:

غزنه با شیراز دارد ربط‌های معنوی
قصه بسیار است من در اختصار آورده‌ام
ملت افغان و ایران غمگساران همنند
غمگساران را حدیث غمگسار آورده‌ام
هم او در شعری با عنوان «به بارگاه سعدی» خطاب به آن شاعر بزرگ گفته است:

سعدیا دیده گشا حالت دنیا بنگر
ماجرای دل آواره شیدا بنگر
به گمان تو بشر یک به یک اعضای همنند
اینک ای شیخ اجل این همه اعدا بنگر
یک جنبه مهم در ادبیات فارسی که آن را عالمگیر کرده است، انسان‌دوستی و پیام عشق و محبت به همه انسان‌ها، فارغ از نژاد و زبان و سایر ویژگی‌های قومی است. هر کس که دل در این معانی داشت، پیام زبان فارسی را دریافته و می‌داند که زبان مشترک همه انسان‌هاست. این روزها آنچه در افغانستان می‌گذرد، نشانی از این همه ندارد و دشمنان اندیشه انسان‌دوستی قصد جان و مال و ناموس این و آن کرده‌اند. به دشمنی‌ها دامن زده‌اند و به آوارگی‌ها افزوده‌اند. حقوق مشترک انسان‌ها را فراموش کرده‌اند و پای بر شکاف‌های قومی می‌فشارند. مفهوم «ملت یکپارچه افغانستان» گرفتار چندپارگی مذهبی و قومی شده است. آیا آدمکشی بیشتری در پیش است؟ آیا نسلکشی مدرن گسترش خواهد یافت؟ آیا کوچ و مهاجرت‌های ناخواسته و اجباری در راه است؟ آیا حقوق زنان و کودکان به صورت سازمان‌یافته‌تری زیر پا نهاده خواهد شد؟ اگر آن روز در مدارس دخترانه و پسرانه و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و محافل علمی و فرهنگی و نمایشگاه‌های کتاب بمب‌گذاری می‌کردند، امروز قرار است به شکل ساختاری با درس و بحث و مدرسه و فرهنگ و هنر و آموزش‌های جدید مقابله شود؟ از نابودی مظاهر تمدن و مردم‌سالاری در افغانستان چه کسانی سود می‌برند؟ تشکیل

«امارت» با حذف مردم، مطابق کدام آموزه اسلامي و انساني است؟ برداشتن پرچم‌هاي عزاداري حسين سيدالشهداء(ع) چه پيامي دارد؟ آيا نماد و الگويي فراگيرتر از فرزند رسول خدا(ص) براي مقابله با ستم و ستمگري و از سويي، دفاع از شرافت و انسانيت سراغ داريد که حتي نبايد پرچم عزاي او در بين پيروان او برپا باشد؟ آيا دستکم بيعت براي مشروعيت چنين امارتي لازم نيست؟ و بالاخره، چه کساني از چنين وضع آشفته‌اي سود مي‌برند؟ از شرايط پيدااست که همسايه غربي افغانستان، ايران، به‌رغم آن همه دلبيستگي‌ها و يگانگي‌ها امروز به بي‌عملي افتاده است. کشوري که سال‌هاي طولاني ميزبان صدها هزار افغانستاني بوده و در دل خود هزاران دانشمند و اديب و آهنگساز و خوشنويس و هنرمند و نويسنده و گوينده و خواننده و فيلمساز و خبرنگار و پزشک و مهندس و صنعتگر و مدير و صاحبان مشاغل و حرف آزاد را پرورش داده... تاثيرگذاري چنداني در اين وقايع ندارد و همه ايرانيان و ايران‌دوستان و دلبيستگان به پيام‌هاي معنوي ادبيات و زبان فارسي نگران از بين رفتن بيشتري انسان و انسانيت و انسانيات در وقايع امروز افغانستان هستند. آيا غده سرطاني ديگري در منطقه، ديوار به ديوار ما در حال شکل‌گيري است؟

کلام را با شعر جانسوز استاد خليلي افغانستاني خطاب به سعدي که گفته: «بني‌آدم اعضاي يك پيکرنند/ که در آفرينش ز يك گوهرند» به پايان مي‌برم:

ملتي غرقه به خون گشت ننايد کسي
وضع همدردی و غمخواری اعضا بنگر
راستي و شرف و دوستي و مهر و وفا
حرف‌هايي است که افتاده ز معنا بنگر
يك قدم دورترک ملت همسايه خویش
غرق در آتش و خون، بي‌کس و تنها بنگر.